



زن در نگاه قرآن و در فرهنگ زمان نزول2

مترجم: حکیم باشی، حسن؛ نویسنده: معرفت، محمد هادی
علوم قرآن و حدیث :: پژوهش های قرآنی :: پاییز و زمستان 1380 - شماره 27 و 28
از 30 تا 49
آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/7580>

دانلود شده توسط : جعفر رضانی
تاریخ دانلود : 1393/06/04 02:34:28

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

آیه الله محمد هادی معرفت

در نگاه قرآن

زنا و فرهنگ زمان نزول

ترجمه حسن حکیم باشی



بخش دوم

از جمله مسائلی که بر اسلام و قرآن خرده گرفته شده این است که عنان مرد را در طلاق دادن و نگه داشتن زن رها کرده، اما برای زن حق اختیاری در این زمینه جز به دلخواه مرد قائل نشده است، به گونه ای که ارزشی برای وی در زندگی زناشویی نگذاشته و همچنان بازیچه مرد است؛ هرگونه بخواهد با سرنوشت او بازی می کند. و این نوع نگرش از رسوبات آداب و رسوم جاهلیت نخستین است که در این میان اسلام به تعدیل آن پرداخته و اندکی جانب زن را گرفته اما هرگز جایگاه بلند انسانی اش را به وی نبخشیده است.

شیخ محمد عبده می نویسد:

«رسم عرب جاهلی در زمان جاهلیت، طلاق و رجوع در عده بود و طلاق نیز حد و مرزی نداشت. مرد با اندک خشمی طلاق می داد و چون خشمش فرو می نشست و عیشش برقرار می شد در عده رجوع می کرد و باز دوباره با طلاق او را آزار می داد و باز هم،

یا در عده رجوع می کرد، یا خشم او آرام می گرفت. و این چنین زن بازیچه دست او بود، هر چه می خواست با طلاقهای پی در پی او را می آزرده. این از جمله سنتهای اجتماعی بود که اسلام به اصلاح آن پرداخت.^۱

همچنین درباره شأن نزول آیات ۲۲۸ تا ۲۳۲ بقره می نویسد:

«مرد، همسر خود را هر چند مرتبه که می خواست طلاق می داد و سپس در ایام عده رجوع می کرد، گاه این کار صد مرتبه یا بیشتر تکرار می شد، تا آنجا که روزی مردی به همسر خود گفت: به خدا سوگند نه طلاق می دهم که جدا شوی و نه سامانت می دهم، پرسید: چگونه، گفت طلاق می دهم، تا خواست عده ات پایان یابد رجوع می کنم. آن زن نزد عایشه رفت و به او جریان را گفت، عایشه نشست تا پیامبر (ص) آمد، پس به او خبر داد، پیامبر اندکی سکوت کرد، تا آن که این آیه فرود آمد: «الطلاق مرتان فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان...» طلاق، فقط دو مرتبه است، پس از آن یا به نیکی نگه دارد یا همراه با احسان، رها سازد...»

اگر پس از آن باز همسر خود را طلاق داد برای او حلال نخواهد بود، مگر آن که با همسری دیگر ازدواج کند (و محلل گیرد).^۱

یکی از نویسندگان روز نیز تلاش کرده که احکام اسلام را تا اندازه ای متأثر از رسوم و عادات حکم فرما در عصر جاهلی نشان دهد که گرچه اصلاحات با اهمیتی در این راستا انجام داده، اما به اقتضای زمان ناگزیر از همنوایی با برخی از رسوم آنها بوده؛ از جمله طلاق، که اختیار آن را همگام با عرف حاکم در میان آنان به دست مرد سپرده است. او در این زمینه می نویسد:

«در زمان نزول قرآن و محیطی که قرآن در آن نازل شد... مقررات و ضوابطی بر روابط نکاح و چگونگی گسستن آن حاکم بود که به حکم قرآن همان ضوابط و مقررات با اصلاحاتی... تثبیت گردید و کمتر حکم مستقل ابتدایی در این زمینه در قرآن اعلام شده است.^۲»

در اینجا باید پرسید، آیا اسلام در احکام و قوانین اولیه خود - حتی به طور نسبی - تا مرزهای فرهنگ آن زمان عقب نشینی داشته تا بتوان گفت همراه با دگرگونی های زمانه تغییر پذیر بوده است؟ پاسخ این است که هرگز؛ به ویژه احکامی که در قرآن به صراحت آمده است.

اسلام فرهنگ جدید و فراگیری را ارائه کرده تا همه رسوم جاهلی حاکم آن زمان را باطل کند. آن گاه بر قامت آن فرهنگ ارائه شده لباس جاودانگی پوشانده فرمود: «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة». مگر در سیاست گذاری های مربوط به کشورداری که قابل تنظیم بر اساس شرایط و اوضاع زمانه خواهد بود. و به همین دلیل احکام اسلام از آغاز به دو بخش اساسی تقسیم می شود؛ ثابت ها و متغیرها. احکام ثابت، آنها هستند که بر پایه مصالح ثابت همگانی و همیشگی در همه عصرها و نسلها تشریح شده اند. و اصل اولیه در همه احکام آن است که از قبیل ثابت ها باشند؛ مگر آن که در یک حکم نشانه ای باشد که متغیر بوده و برای مصالح موقت در نظر گرفته شده و بود و نبود آن در گرو مصلحت مربوطه است. این گونه قوانین را در احکام حکومتی صادره از مسؤولان امر فراوان می بینیم که تفصیل سخن در این باره و ملاکهای تشخیص این دو دسته از احکام و اصل مرجع در موارد شک و تردید را در جای دیگر آورده ایم.^۴

اما اینکه اسلام و قرآن در برابر فرهنگ زمان نزول، عقب نشینی و سازشکاری و مجامله داشته باور نادرستی است که با اصیل بودن شریعت آسمانی اسلام نمی سازد و خدا و پیامبرش آن را باور ندارند، چنان که خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید:

«وَلْتَن أَتَبِعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»

بقره/ ۱۲۰

اگر پس از آگاهی که به تو داده ایم باز در پی خواسته های ایشان باشی هیچ یار و یابوری در برابر خداوند نخواهی داشت.^۵

پرسش دیگر این است که اصولاً آیا طلاق و عده و رجوع - به این شکل وحشتناک - رسمی از رسوم و عادات دوران جاهلیت بوده که اسلام به تعدیل و بهسازی آن برخاسته باشد؟

شیخ محمد عبده در عبارتی که پیش تر آوردیم می گفت، رسم عرب در زمان جاهلیت، طلاق و رجوع در عده بود و طلاق نیز حدّ و مرزی نداشت... و این از جمله عاداتها بود که اسلام به اصلاح آن پرداخت...

حال آن که جواز رجوع در عده طلاق رجعی و اساساً تشریح عده طلاق، چیزی است که نه عرب و نه دیگر ملل آن را به یاد ندارند، بلکه از نوآوری ها و احکام تأسیسی استوار اسلام است. حتی موردی که شیخ عبده به عنوان شاهد نزول آورده در سالهای

آخر نزول قرآن در مدینه رخ داده؛ چنان که آن زن، نزد عایشه آمده تا شکایت او را به پیامبر ببرد، و در پی آن آیاتی از اواخر سوره بقره فرود آمده که شاید در سال ششم یا هفتم هجری بوده است. طبری نیز تصریح دارد که این جریان در عهد پیامبر بوده و شوهر آن زن، مردی از انصار بوده است.^۶

افزون بر اینها ابی داود و ابن ابی حاتم و بیهقی در سنن، روایتی را از اسماء دختر یزید انصاری آورده اند که گفته است: من در زمان پیامبر طلاق داده شدم و تا آن زمان زن مطلقه عده ای نداشتم، آنجا بود که خداوند عده طلاق را با این آیه نازل فرمود: «المطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء». بدین ترتیب او نخستین زنی بود که حکم عده طلاق درباره او نازل شده است.

همچنین عبدبن حمید از قتاده نقل می کند که مردم زمان جاهلیت طلاق می دادند و کسی عده نگه نمی داشت.^۷ اما روایت دیگری که از قتاده نقل شد که طلاق در دوران جاهلیت حدّ و حساب نداشت و در عده رجوع می کردند،^۸ شاید جمله دوم آن از راوی بوده یا نظر به وضعیت پس از تشریح قانون عده در اسلام داشته باشد و گرنه در برابر روایات پر شمار قبلی نمی تواند ایستاد.

سومین پرسش در این زمینه این است که آیا طلاق، یکسره در دست مرد و به خواست اوست؟ مشهور به استناد سخن پیامبر که «إِنَّمَا الطَّلَاقُ لِمَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» بر این باورند. حدیث یادشده به روایت ابن ماجه در سنن او از ابن عباس چنین است که مردی نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا (ص) مولای من کنیزش را به همسری من درآورده و اکنون می خواهد ما را از هم جدا کند. پیامبر (ص) بر فراز منبر رفت و فرمود: چه می شود برخی از شما را که کنیز خود را به ازدواج عبد خود در می آورد و سپس می خواهد ایشان را از یکدیگر جدا کند. طلاق، تنها در دست کسی است که ساق در دست اوست (یعنی در دست شوهر).^۹

این حدیث هر چند طرق گوناگون آن ضعف دارد، اما فقها بر استناد بدان توافق دارند؛ تا آنجا که صاحب جواهر از آن تعبیر به مقبوله کرده و حکم مضمون آن را اجماعی شمرده است، محقق حلی نیز اختصاص اختیار طلاق به شوهر را در شمار مسلمات دانسته است.^{۱۰}

بنابراین زن در کار طلاق و جدایی اختیاری ندارد، بلکه این کار در گرو خواست و اراده مرد است. با این همه مسأله نیازمند کاوش و بررسی بیشتری است.

طلاق همواره در پی نارضایتی و گره کوری است که جز با جدایی باز نمی‌شود. این نارضایتی یا از سوی شوهر است که با این چند شرط طلاق رجعی خواهد بود: دخول شده باشد، طلاق سوم نباشد، زن یائسه نباشد و شرایط دیگری که در جای خود ذکر شده است.

و یا از سوی زن است که در این صورت طلاق خلع خواهد بود، زیرا زن کابین خویش را می‌بخشد تا خود را خلاص کرده از بند زناشویی رها گردد.

حالت سوم این است که نارضایتی دوسویه باشد که در اصطلاح فقیهان «مباراة» نامیده می‌شود و به معنای خلاصی و جدایی دو شریک یا دو زوج است. بنابراین طلاق، یا با تمایل شوهر است، یا زن و یا هر دو.

اکنون آیا می‌توان گفت در همه این موارد و همیشه طلاق تنها در دست مرد و در گرو خواست اوست؟ اگر بخواهد از زن جدا می‌شود و رهایش می‌کند و اگر بخواهد با آزار و فشار او را ننگه می‌دارد، اما زن یا حاکم شرع هیچ راهی در این کار ندارند؟ اندکی درباره این موضوع با اهمیت سخن می‌گوییم:

در حدیث مستفیض (با چند سند) از پیامبر نقل شده که زنی - و چه بسا زیبا روی - را مردی زشت روی به زنی گرفت و باغی را مهر او کرد، هنگامی که زن او را دید سخت نسبت به او بی‌میل شد، پس به حضور پیامبر (ص) رسید و بی‌میلی خود را اظهار کرد و گفت من هرگاه او را می‌بینم به دلیل زشتی چهره‌اش نفرت پیدا می‌کنم، و افزود: اگر ترس از خدا نبود به روی او آب دهان می‌انداختم؛ روزی دامن خیمه را پس زدم دیدم در میان جمعی می‌آید و از همه سیاه‌تر و کوتاه‌تر و زشت‌تر است، سوگند خوردم که سر کنار او بر بالین نمی‌نهم. پیامبر (ص) فرمود آیا باغ او را پس می‌دهی، گفت: آری بیشتر نیز می‌دهم. پیامبر فرمود: نه؛ فقط باغ او را، پس باغش را بازگرداند و پیامبر آنها را از هم جدا کرد.

از این روایت چنان بر می‌آید که این در غیاب آن مرد بوده است، زیرا در ادامه چنین است که وقتی از داوری پیامبر و طلاقش با خبر شد گفت: حکم رسول خدا را پذیرفتم. ابن عباس می‌گوید: این نخستین طلاق خلع در اسلام بود.^{۱۱}

بر پایه این حدیث هرگاه زن نسبت به ادامه همسری بی‌میل باشد به ولی امر (حاکم شرعی) مراجعه می‌کند، اوست که اختیار این کار را دارد و حکم به جدایی می‌تواند کرد. و شوهر نیز حق سرپیچی ندارد:

«و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله ورسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم».

هیچ مرد و زن مؤمنی را این حق نبوده که چون خدا و رسولش حکمی کردند از خود اختیار دیگری برگزینند.

منظور از حکم خدا و رسول آن است که حکم پیامبر بر اساس قانون وحی باشد که همواره چنین است، بنابراین پذیرش مرد واجب است و حق اعتراض ندارد.

مسأله در احادیث اهل بیت (ع) نیز همین گونه است.

شیخ به سند خود از زراره از امام باقر (ع) آورده که فرمود:

طلاق خلع نخواهد بود، مگر آن که زن بگوید: هیچ دستوری از تو اطاعت نمی‌کنم و سوگند تو را به جانمی‌آورم و حدّ و مرزی برای تو رعایت نمی‌کنم، بگیر و مرا طلاق ده. اگر این گونه گفت مرد می‌تواند بر اساس آنچه توافق کرده‌اند - کم یا زیاد - او را طلاق خلع دهد. و این جز در نزد حاکم نخواهد بود. اگر زن چنین کرد خود می‌داند و اختیار خود را بیشتر دارد؛ گرچه نامی از طلاق نیز نبرد.

نیز شیخ با سند خود از ابن بزیز نقل کرده که گفت از امام رضا (ع) درباره زنی پرسیدم که در دوران ناپاکی بدون آن که دخول شده باشد با دو شاهد از همسر خود طلاق خلع یا مبارات می‌گیرد، آیا از شوهر خود جدا می‌شود؟ امام فرمود: آری. گفتم برای ما چنین روایت شده که جدا نمی‌شود مگر آن که مرد در پی آن صیغه طلاق را جاری کند. امام فرمود: در این صورت دیگر خلع نخواهد بود. گفتم پس جدا می‌شود. فرمود: آری.^{۱۲}

شیخ طوسی و گروهی از بزرگان فقها به مضمون همین روایت فتوا داده‌اند و بر شوهر واجب دانسته‌اند که بی‌چون و چرا درخواست او را اجابت کند. شیخ در نهایت گفته است: همانا خلع واجب است آنجا که زن به شوهر خود بگوید من در هیچ چیز از تو اطاعت نمی‌کنم و حدّ و مرزی را نسبت به تو رعایت نمی‌کنم... اگر چنین سخنی از او شنید یا از وضع او دریافت که در این گونه امور عصیان کرده - هر چند خود نگوید - باید او را طلاق خلع دهد.^{۱۳}

علامه در کتاب مختلف الشیعه گفته است، ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۸) و قاضی ابن برّاج (م ۴۸۱) در الکامل و ابن زهره حلی (م ۵۸۵) در این مسأله از شیخ تبعیت کرده‌اند.^{۱۴}

ابوالصلاح گفته است: اگر زن این چنین گفت، شوهر نمی‌تواند او را باز هم نگاه دارد.^{۱۵}

ابن زهره گفته است: خلع در صورت بی‌میلی زن نسبت به مرد است، پس مرد معیّر است که اگر او پیشنهاد خلع داد بپذیرد یا نپذیرد، اما اگر زن بگوید: اگر طلاق ندهی با نافرمانی تو خدا را عصیان می‌کنم یا شوهر بداند که چنین خواهد کرد، واجب است او را طلاق دهد.^{۱۶}

اینک اگر طلاق دادن بر او واجب است و حق تخلف ندارد؛ یا طلاق می‌دهد، یا سلطان (حاکم شرع = ولی امر) او را الزام می‌کند، یا خود حاکم عهده‌دار این کار می‌شود؛ چنان که از حدیث پیامبر برمی‌آید.

افزون بر اینکه این لازمه شرط دانستن حضور حاکم است که ابوعلی ابن جنید اسکافی به استناد حدیث زراره از امام باقر(ع) - که خواهد آمد - بدان فتوا داده است. همچنین به استناد این آیه که خطاب به حاکم شرع است^{۱۷}:

«فإن خفتم أن لا یقیموا حدود الله فلا جناح علیهما فیما افدتت به» بقره/ ۲۲۹
مقتضای این شرط دانستن این است که حاکم هرگونه مصلحت بداند کار را به سامان رساند؛ یا شوهر را وادار به طلاق کند، یا خود طلاق دهد.

در اینجا صاحب جواهر در واجب بودن طلاق خلع بر شوهر مناقشه کرده که دلیلی بر آن نداریم، زیرا در روایات دستوری نسبت به آن نرسیده است، چنان که معلوم نیست که این طلاق، مصداق بازدارندگی از انجام منکر - از سوی زن - باشد. افزون بر اینکه با اصول مذهب نیز ناسازگار است.^{۱۸}

اما باید گفت در مواردی که زن نمی‌تواند با مرد به سربرد اختیار مرد نسبت به طلاق به دلیل آن که اضرار و آزار در حق زن است از بین می‌رود، زیرا فرمود: «لاضرر و لا ضرار فی الاسلام»؛ یعنی هیچ قانونی - چه تکلیفی یا وضعی - که ضرری باشد در اسلام وضع نشده است. و این قاعده (لاضرر) بر همه احکام اولیه شریعت مقدس حاکم است، «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج/ ۷۸). بی‌تردید اینکه اختیار طلاق را حتی آنجا که همسری یا ادامه آن برای زن سخت و زیان‌آور باشد در دست مرد بدانیم، حکمی ضرری است و به وسیله قاعده یادشده از میان برداشته می‌شود. بنابراین عمومیت دلیل به دست مرد بودن اختیار طلاق در این صورت تخصیص زده می‌شود.

علاوه بر این که دلیل عام بودن سلطه مرد بر طلاق، روایت نبوی «الطلاق لمن أخذ

بالساق» بود که همه طرق آن ضعف داشت؛ چنان که هیشمی در مجمع الزوائد گفته است.^{۱۹}

عمده دلیل صاحب جواهر بر آن، اجماع است،^{۲۰} که دلیل لفظی نیست تا اطلاق یا عموم داشته باشد. بنابراین دلیل این حکم که طلاق کلاً به دست مرد است ضعیف خواهد بود.

اینک اگر دلیل قطعی و فراگیر بر این وجود نداشته باشد و چاره کار نزد حاکم شرع باشد، نتیجه آن است که می توان مرد را بر طلاق الزام کرد؛ هرگاه مصلحت چنین ایجاب کرد. حدیث «لاضرر و لا ضرر فی الاسلام» نیز پشتوانه این مطلب است. در اینجا شواهد دیگری نیز در برخی روایات می توان یافت. مثلاً در بیان حدیث حمران از امام صادق(ع) آمده است:

«طلاق و تخیر از سوی مرد است و خلع و مبارات از سوی زن.»^{۲۱}

این یعنی اجرای طلاق خلع، به صلاح حدید و انتخاب زن است و مرد در آن اختیاری ندارد. اقدام پیامبر(ص) درباره آن زن را در حدیثی که گذشت نیز بر این بیفزایید. بنابراین راه‌هایی زن - اگر صبر با شوهر را طاققت ندارد - باز است و او اسیر دست بسته خواست و اراده مرد نیست.

تنها چیزی که باقی ماند سخن صاحب جواهر است که گفت واجب بودن طلاق خلع بر مرد در این مورد ناسازگار با اصول مذهب است، ما این گونه در نیافته ایم، بلکه قاعده‌های لاضرر و لاجرح هستند که پایه‌های مذهب را می سازند. و العلم عندالله. آخرین پرسش در اینجا این است که فرق زن و مرد چیست که این یک، خود اختیار طلاق همسرش را دارد، اما آن دیگری پس از مراجعه به حاکم شرع و تصمیم و تنفیذ او به طلاق می رسد.

در پاسخ باید گفت این به تفاوت طبیعت زن و مرد باز می گردد؛ زیرا او طبیعتی نازپرورده و نازک و احساساتی جوشان دارد، با اشارتی بر می خروشد و با کنایتی بر می جهد، و هر کاری که با عنصر عاطفه زودانگیز ارتباط یابد چه بسا مشکلات و تبعاتی ناخوشایند در پی دارد. اما مرد با طبیعت آرام و دوراندیش خود، بویژه که بار ادامه پیوند ازدواج را بر دوش دارد و بی خبر از پیامدهای ناگوار احتمالی جدایی نیست و تبعات سنگین طلاق نیز نوعاً به عهده اوست و به دلایل دیگر، هر چند آتش خشم او شعله ور گردد بی توجه به عواقب کار و پیامدهای آن دست به اقدام سریع و تصمیم عجولانه

نمی‌زند.

با این همه قوانین مدنی موجود در کشورهای اسلامی چنان ایجاب می‌کند که مرد، دوران‌دیشی دو چندانی داشته باشد و در تصمیم‌گیری دربارهٔ طلاق، به دادگاه‌های صالح مراجعه کند، نه آن‌که بی‌گدار به آب بزند.

ما اکنون در سایه ولایت فقیه می‌بینیم قوانینی در جهت محدود ساختن اختیارات غیرمسئولانه مرد در این زمینه اجرا می‌شود که این از آثار مثبت سیطره ولایت فقیه بر قوانین محدود و مقطعی است.

همچنین تلاش‌هایی جهت پرکردن این خلأ از طریق شرط ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر از سوی زن هستیم، مانند اینکه زن شرط کند که هرگاه بخواهد، یا در صورت تفاهم نداشتن و ... از سوی مرد وکیل باشد خود را طلاق دهد. که بر اساس همین راه حل، استاد ما امام خمینی (طاب ثراه) نیز در پاسخ استفتای گروهی از زنان مبارز ایران که سال ۱۳۵۸ شمسی از ایشان شده بود فتوا داده‌اند. این روش پیش از این نیز در میان امامیه به گونه مشروط رواج داشته، اما به صورت مطلق آن را تنها امام راحل فتوا داده‌اند. متن عبارت ایشان چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. برای زنان محترم، شارع مقدس راه سهل تعیین فرموده است تا خودشان زمام طلاق را به دست گیرند. به این معنی که در ضمن عقد و نکاح اگر شرط کنند که وکیل باشند در طلاق، به صورت مطلق؛ یعنی هر موقع که دلشان خواست طلاق بگیرند، و یا به صورت مشروط؛ یعنی اگر مرد بدرفتاری کرد یا مثلاً زن دیگری گرفت زن وکیل باشد که خود را طلاق دهد، دیگر هیچ اشکالی برای خانمها پیش نمی‌آید و می‌توانند خود را طلاق دهند...»^{۲۲}

اما ظاهراً این راه حل قطعی و نهایی نیست؛ بسیاری از شوهران چنین شرطی را آن هم به صورت مطلق نمی‌پذیرند، و مرد هر اندازه به همسر خود علاقه مند باشد نیز این گونه اختیار تام را به دست زن نمی‌دهد؛ بویژه اگر زنان بسیاری باشند که بدون قید و شرط خواهان ازدواج با او باشند. مرد به طور طبیعی دارای بزرگ منشی و حمیتی است که تسلیم زن - هر اندازه برجسته نیز باشد - نمی‌شود مگر آن‌که ذلت و خواری او را تا این اندازه تسلیم کند.

روایتی نیز از امام صادق (ع) است درباره مردی که اختیار همسر خود را به دست خود او سپرده بود که فرمود: کار را به غیر اهل آن سپرده و با سنت به مخالفت برخاسته،

ازدواج او جایز نیست.

در روایت دیگری به مردی که به همسر خود گفته بود اختیار تو در دست خود تو است فرمود: چگونه ممکن است، خدا می فرماید: «الرجال قوا مومن علی النساء» (نساء/ ۳۴) این چیزی (پذیرفته و درست) نیست.^{۲۳}

همچنین این وکالت، با توجه به اینکه اصولاً وکالت، عقد جایز است که با عزل وکیل از سوی موکل بی اثر می شود. چگونه با شرط در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر لازم می شود، آیا شرط در ضمن عقد لازم، ماهیت مشروط را می تواند تغییر دهد؟

سرانجام اینکه شیخ در مبسوط می نویسد:

«اگر بخواهد اختیار را به زن بسپارد به نظر ما جایز نیست؛ بنابراین آنچه در مذهب ما

رسیده و صحیح است. اما در میان اصحاب ما برخی آن را اجازه داده اند.»^{۲۴}

به همین دلیل مسأله آسان نیست، بویژه که موضوع ناموس در میان است و جای احتیاط دارد؛ چنان که صاحب جواهر نیز جانب احتیاط را مقدم دانسته و فرموده: «در هر حال ترك احتیاط سزاوار نیست.»^{۲۵}

روپوش ها را بر گریبانها بزنند

حجاب زن در اسلام جایگاه بلندی دارد؛ وی را از ابتذال مصون داشته کرامت او را از درافتادن در مسیر انحطاط پاس می دارد. زن چونان انسانی والا و محترم است، عزت و شرافتی دیرینه و کهن دارد، این سخن امروز نیست. الزام وی نسبت به حجاب، تنها در راستای پاسداشت شرافت و عزت اوست.^{۲۶} هرگز رها نمی شود تا هواپرستان و خودخواهان او را با خود به این سو و آن سو بکشانند.

افزون بر این اسلام در پی ساختن جامعه ای پاک است که هر لحظه و هر دم دستخوش طغیان و فوران هوس و انگیزه های جسمی و جنسی نگردد؛ تحریکاتی که پیوسته تا شهوت پرستی بی پایان و سیری ناپذیر ادامه دارد. نگاه های دزدانه، حرکات شهوت انگیز، جلوه های نمایان و تن های برهنه، کاری جز تحریک حالت جنون آمیز جوانی مرد و فلج ساختن سلسله اعصاب و اراده او ندارند. و نتیجه آن یا لجام گسیختگی بی حد و مرز اجتماعی خواهد بود؛ و یا بیماری های عصبی و عقده های روانی سرکوب شده که به شکنجه و آزار شبیه تر است.

یکی از راهکارهای اسلام برای پدید آوردن جامعه‌ای سالم و پاک، جلوگیری از این شهوت‌انگیز شدن و سالم‌نگه داشتن غریزه طبیعی موجود در ژرفای وجود دو جنس و هدایت آن در مسیر درست و آرام آن است.

امام رضا(ع) در حدیثی در پاسخ سؤالات محمد بن سنان می‌نویسد:

«نگاه به موهای زنان شوهردار و زنان دیگر حرام است؛ زیرا مردان را تحریک می‌کند و سپس به کارهای پلید و ناروا و زشت می‌انجامد».^{۲۷}

سید قطب می‌نویسد:

«شایع شده که می‌گویند: نگاه آزادانه، گفت و گوهای بی‌قید و بند، آمیزش‌های آسان، خوش و بش‌های دو جنس با هم، و برملا بودن مواضع پوشیده بدن زن و ... همه و همه آرامش و آسایش و آسودگی می‌آورد و تمایلات فروخته را آزاد ساخته از سرکوفت و عقده‌های روانی پیشگیری می‌کند و فشار سخت غریزه جنسی را تعدیل می‌کند، و اما دیگر راه‌های تعدیل غریزه ایمن از تأثیرات سوء نیستند.

این نظریه در پی گسترش دیدگاه‌های مادی که انسان را جدا از ویژگیها و نقاط تفاوت او با حیوان می‌نگرد رواج یافته است، اما این تنها یک فرضیه است که من خود دلیل نقض و تکذیب آن را در کشورهایی که شدیدترین اباحی‌گری و لجام‌گسیختگی اجتماعی - اخلاقی - دینی - انسانی را دارند، به چشم خود دیده‌ام. آری در کشورهایی که برهنگی کامل و اختلاط جنسی را در همه انواع و اشکال آن تجربه کرده‌اند دیده‌ام که این نظریه به پرورش و پاکسازی انگیزه‌های جنسی نمی‌انجامد، بلکه به حالت‌های جنون‌آمیز ناآرام و سیری ناپذیر می‌انجامد. بیماری‌های روانی و عقده‌های ناشی از محرومیت و حرص نسبت به جنس مخالف را همراه با همه گونه انحرافات جنسی دیده‌ام ... این نتیجه اختلاط کامل بی‌حد و مرز و بدون چارچوب است؛ و نتیجه پیکرهای عریان بر سر کوچه و بازار و تحریکها و نگاه‌ها و رفتارها و ... این همه بر ضرورت بازنگری در این نظریه‌های ناسازگار با واقعیت‌های بیرونی جامعه تأکید دارد.»^{۲۸}

کشش طبیعی زن و مرد به یکدیگر در حیات وجودی شان نهفته است، زیرا خدای تعالی تداوم زندگی و تحقق مقام خلیفه‌اللهی انسان را در زمین، در گرو آن قرار داده است. این کشش گاه فروکش کند و دوباره زنده می‌شود و تحریک‌های بیرونی را شعله‌ورتر می‌سازد و او را به دستیابی به مقصود وامی‌دارد و چون خواسته‌های او

برآورده نشد اعصاب تحریک شده تحلیل می رود و این همانند شکنجه ای مداوم خواهد بود؛ نگاه ها، رفتارها، خنده ها، شوخی ها و فریادهای تحریک آمیز تنها راه بی خطر، کم کردن و کنترل عوامل تحریک کننده است، به گونه ای که کشش و تمایل به جنس مخالف در اندازه های معمول خود بماند و سپس به صورت طبیعی پاسخ داده شود. این همان روشی است که اسلام برگزیده همراه با آرامش طبیعی و معطوف کردن تلاشهای بشری به دیگر مشکلات زندگی نه پاسخگویی به نیازهای جسمی و بس.

در قرآن به نمونه هایی از محدود ساختن زمینه های تحریک و اغفال و فتنه گری متقابل زن و مرد اشاره شده است؛ خدای تعالی می فرماید:

«قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم إن الله خبیر بما یصنعون»
نور/ ۳۰

به مؤمنان بگو نگاه های خود را فرو کاهند و عورت های خویش را نگاه دارند، این برای ایشان بهتر و پاکیزه تر است. خداوند به آنچه می کنند آگاه است.

سید قطب می نویسد:

فروانداختن چشم از سوی مردان، رفتاری روانی و تلاش در جهت چیره شدن بر علاقه به دیدن جلوه ها و جاذبه های چهره ها و پیکرهاست، چنان که نخستین روزنه های فتنه و گمراهی را می پوشاند و تلاش دارد تا راه را بر تیرهای مسموم ببندد.

امام صادق (ع) می فرماید:

«نگاه، تیری از تیرهای مسموم شیطان است، و چه بسا نگاهی که افسوسی دراز مدت را در پی داشته است.»

نیز فرمود:

«هر که آن را به خاطر خدای عزوجل، نه به انگیزه دیگر، ترک کند، آرامش و ایمانی به او می بخشد که طعم آن را می یابد.»

«نگاه در پی نگاه، نهال شهوت در دل بیننده می کارد و همین فتنه او را بس.»^{۲۹}

اما نگه داشتن عورت، پیامد طبیعی فروداشتن نگاه است. و گام بعدی همانا اراده محکم و هوشیاری و کنترل غریزه در مراحل اولیه آن است. به همین دلیل در یک آیه هر دو را یادآور شده، گویا یکی سبب و دیگری نتیجه آن است، یا آن که حفظ عورت و کنترل نگاه، دو گام پی در پی و نزدیک به هم در عالم خیال و عالم واقع هستند.

پیامبر (ص) فرمود:

«نخستین نگاه به زن بخشوده است، پس با نگاه دیگری دنبال نکنید و از فتنه پرهیزید».^{۳۰}

«ذلک أزرکی لکم»؛ یعنی با این دو کار، پاکیزه‌خاطرتر خواهند بود و تضمین بیشتری برای آلوده نگشتن به تأثیرات نابجا و ناپاک شهوانی و سرنگون نشدن در دره‌های هولناک حیوانی خواهند داشت، و ناموس و حیثیت جامعه و فضای تنفسی آن پاکیزه‌تر خواهد بود. امام صادق(ع) فرمود:

«آنان که به پشت سر زنان می‌نگرند در امان از نگاه‌های پشت سرزنان خودشان نیستند».^{۳۱}

«إن الله خبير بما يصنعون» خداوند که این پیشگیری را بر ایشان لازم فرمود، او بر ساخت روانی و ماهیت طبیعی ایشان داناست و از کنشهای درونی و بیرونی ایشان آگاه است.

امام صادق(ع) از پدران خود از پیامبر(ص) روایت کرده که فرمود:

«هر که چشمان خود را از حرام پارسازد، روز قیامت خداوند چشمان او را از عذاب پر خواهد کرد؛ مگر آن که توبه کند و بازگردد. و هر که با زنی نامحرم مصافحه کند به غضب خدا روی آورده است. و هر که با زنی به ناروا درآمیزد بسته به زنجیری از آتش به همراه آن زن در جهنم افکنده خواهند شد».^{۳۲}

خداوند در ادامه می‌فرماید:

«و قل للمؤمنات يغضضن من أبصارهنّ و يحفظن فروجهنّ»

به زنان مؤمنه نیز بگو چشمان خود را فروکاهند و عورت‌هایشان را نگاه دارند.

نگاه‌های گرسنه خاموش و دزدانه یا نگاه‌های گویای تحریک کننده خود را که آشوبهای پنهان در دل‌های مردان را بر می‌انگیزد به سوی آنان روانه نسازند و عورت‌های خویش را جز در راه حلال و پاکیزه و در پاسخ ندای درونی در فضایی پاک، روانداشته باشند:

«ولایبدین زیتهنّ إلا ما ظهر منها»

و زینت‌های خویش را آشکار نسازند مگر آن اندازه که خود آشکار است.

چند همسری

جدال بر سر موضوع «تعدد زوجات» نیز سخت بوده است؛ رسمی برجای مانده از

عرب جاهلی که جایگاه زن را در زندگی اجتماعی و خانوادگی بی ارزش ساخته، ولی با این همه اسلام آن را با این آیه امضا کرده است:

«فانكحوا ما طاب لكم من النساء منثى و ثلاث و رباع»

نساء/ ۳

هرچه برای شما خوش بود از زنان به نکاح گیرید؛ دو دو، سه سه و چهار چهار. اما آیه در شرایطی ویژه و در جهت درمان بحرانی اجتماعی نازل شد که اسلام به عنوان یک حرکت مداوم با آن روبرو بود، چرا که اسلام، دین مبارزه و رویارویی با دشمنان انسانیت در گذر عصرها و نسلها می باشد. اسلام از نخستین روز خود نهضتی در جهت دفاع از حریم انسان و درهم شکستن شکوه دشمنان سرسخت او بود و بدین رو اعلام کرد:

«و نريد أن نمّنّ على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين و نمكّن لهم في الأرض»

قصص/ ۵

اراده آن داریم که بر مستضعفان زمین منت نهیم و ایشان را رهبران و وارثان زمین گردانیم و در زمین بر ایشان مکنّت و قدرت بخشیم...

«و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادى الصالحون»

انبیاء/ ۱۰۵

در زبور پس از ذکر نوشته ایم که زمین را بندگان شایسته ما وارث خواهند شد. بنابراین اسلام همواره به نفع مستضعفان با مستکبران درگیر بوده تا آن هدف مقدس تحقق یابد و صالحان بر جای جای جهان آبادان حکم برانند.

بی تردید، دینی که چنین روش و مقصدی در پیش دارد، با مشکلات و پیامدهای اجتماعی در گذر زمان رویاروی خواهد بود. و به ناگزیر باید راهکارهایی برای درمان قطعی این گونه مشکلات بیابد؛ راهی درست، به دور از پیچیدگی ها و کجروی ها. از جمله مشکلات و بحرانهای بر سر راه اسلام، مشکل یتیمان خردسال و دارایی های ایشان، و همچنین زنان جوان و بیوه است که بازمانده جنگها هستند. ناگزیر باید این اطفال سرپرست داشته باشند و مشکل زنان بی شوهر، بدون آن که به گسترش فساد دامن بزنند حل شود.

مسلمانان در آن روز به نوبه خود وظیفه سرپرستی ایتم و رسیدگی به آنان و همچنین اموالشان را داشتند، بعضی در این راه دچار رنج و مشقت می شدند که مبادا قصوری یا تقصیری در این کار شده باشد. همچنین مشکل زنان بیوه نیز واقعیتی بود که هیچ راه

گریز و چاره‌ای نداشت، چرا مگر آن که اجازه داده شود مردان کفو و هم‌تا با آنان ازدواج کنند، و با این کار، هم امکان مصرف و هزینه اموال یتیمان در جهت مصالح آنها - که در این هنگام فرزند خوانده، یعنی ربیب و ربیبه می‌شدند - فراهم بود و هم از گسترش فساد و فحشا جلوگیری می‌شد، زیرا زن شوهر مرده خود را در حمایت و کفالت مردی مؤمن و با کفایت می‌دید. اینجا بود که آیه یادشده در این رابطه نازل شد:

«وآتوا الیتامی أموالهم و لاتبدلوا الخبیث بالطیب و لاتأکلوا أموالهم إلی أموالکم إینه کان حوباً کبیراً. و إن خفتم أن لاتقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فإن خفتم ألا تعدلوا فواحدة»
نساء/ ۳-۲

اموال یتیمان را به آنان بدهید و داراییهای ناپاک خود را با پاك آنها عوض نکنید و اموال آنها را با اموال خود نیامیزید و صرف نکنید، چرا که گناه بزرگی است. و اگر از این ترس داشتید که درباره یتیمان عدالت را رعایت نکنید؛ با زانی ازدواج کنید که دلخواه‌تان باشند؛ دو زن، سه زن و چهار زن، و اگر ترسیدید که عدالت را رعایت نکنید تنها به یک همسر بسنده کنید.

در اینجا تناسب و رابطه تنگاتنگ دو جمله زیر قابل توجه است؛ جمله: «اگر ترسیدید که درباره یتیمان به عدالت رفتار نکنید...» با جمله «پس به زنی بگیرید از زنان هر چه به خوشی و پاکیزگی فراهم شد». یعنی از زنان بیوه و جوان به همسری بگیرید؛ رابطه یادشده از تفریع جمله دوم بر اول به وسیله حرف «فاء» به روشنی استفاده می‌شود.

به فرض آن که مؤسسات خیریه‌ای باشند که به امور ایتم رسیدگی کنند، اما آیا هیچ راه حل قطعی - و متناسب با روند رو به رشد اسلام - برای درمان مشکل زنان بیوه جز تجویز چند همسری وجود دارد؛ البته همراه با شرط رعایت تناسب و اعتدال در اقدامات حمایتی بر اساس موازین شرع از سوی شوهران.

اینجاست که می‌بینیم به رسمیت شناختن چند همسری از سوی اسلام با توجه به شرایط و مقتضیات زمانی یادشده، راه حل قطعی بزرگ‌ترین مشکل اجتماعی بر سر راه حرکت اصلاحی اسلام بود که به صورت قانونی فراگیر و همیشگی فرض شد.

البته باید توجه داشت که این دستور صریح قرآن در وضعیت اضطراری و در زمان بحران سختی اتخاذ شده که جز با این قانون عادلانه قابل حل نبود. چه بسیار از مفاسد اجتماعی که ملتها در پی جنگهای ویرانگری که مردان را نابود کرده و زنان را بیوه ساخته

بود تجربه کردند. زنانی بی سرپرست به دنبال جلب حمایت‌های مردان شایسته بودند، ولی قانون چنین اجازه‌ای نمی‌داد، در نتیجه فحشاء و انحطاط اخلاقی در میان زنان بلکه کودکان خردسال رواج یافت. جنگ جهانی دوم را بنگرید؛ چه اندازه آثار سوء و مفسد در پی داشت که همه مناطق اروپایی را فراگرفت، بویژه آلمان را که حملات همه جانبه بیشتری را از سوی پیمان سه جانبه متفقین و آمریکا و شوروی تحمل کرد.

گذشته از شأن نزول آیه، این قانون پاسخ به فطرت درونی انسان و اقدامی در جهت صیانت جامعه از گسترش فساد بود که در شرایطی محدود و وضعیتی خاص تشریح شد. اسلام که برای محدودسازی روابط آمده بود نه آن که به دلخواه مرد واگذارد، ازدواج دوباره را مشروط به عدالت کرد و بدون آن رخصت نمی‌داد.

اما چرا اسلام این رخصت را داد؟ اسلام به عنوان نظامی واقع‌گرا و مثبت‌نگر و سازگار با فطرت و طبیعت و هست‌ها و باید‌های انسان و واقعیتهای زندگی او در مناطق و زمانها و وضعیتهای گوناگون مطرح است. اسلام انسان را در وضعیتهای فعلی و در برنامه‌های آینده‌اش درك کرده وی را یاری می‌دهد تا به روند رو به رشد خویش تا اوج قله‌ای کمال دست یابد؛ بی‌آن‌که ویژگیهای طبیعی او را انکار کرده یا به رسمیت نشناسد، یا واقعیتهای وجودی‌اش را مورد اغفال و اهمال قرار دهد. بنیاد اسلام هرگز بر پایه لاف‌های توخالی یا زیرك‌نمایی‌های سست یا ایده‌آلیسم پوچ یا آرزوهای رؤیایی که با فطرت و حقیقت و واقعیتهای زندگی انسان ناهمخوان هستند و پس از چندی چونان برف آب شده تبخیر می‌شوند نهاده نشده است.

با این حال، اسلام، نظامی است که ویژگیهای آفرینش انسان و پاکیزه بودن جامعه را پاس می‌دارد، اجازه نمی‌دهد که برنامه‌ای دنیانگرا ارائه شود که در برابر هجوم مشکلات و پیامدهای آن ارزشهای اخلاقی فرو ریزد و سلامت جامعه به خطر افتد، بلکه همواره در پی راه و رسمی است که صیانت اخلاقی و سلامت جامعه را با کمترین تلاش فرد و جامعه تحقق بخشد.

اگر این ویژگیهای بنیادین نظام اسلامی را در نظر داشته باشیم، نگرش ما به مسأله تعدد زوجات به گونه دیگری خواهد بود. خواهیم دید که واقعیت بیرونی بسیاری از جوامع گذشته و امروز این است که آمار زنان در سن ازدواج از مردان بیشتر است. اکنون با این واقعیت که بارها اتفاق افتاده و همچنان با تغییر اندکی در نسبت آماری تکرار می‌شود چگونه برخورد کنیم؛ واقعیتی که جای انکار نیز ندارد. آیا با شانه بالا انداختن

به علامت نمی دانم یا بی توجهی به بهانه آن که هر چه پیش آمد خوش آمد، مشکل حل خواهد شد؟ هیچ انسان جدی که برای خود و دیگران احترام قائل است چنین باور ندارد. بنابراین باید قانونی داشته باشیم و ضمانت اجرایی نیز به دنبال آن.

اکنون در برابر خود یکی از سه گزینه را پیش رو داریم:

۱. هر مردی که در سن ازدواج است با یک زن ازدواج کند، و در برابر هر یک زن، یک یا چند زن تا پایان عمر بدون ازدواج به سر برند.

۲. هر مرد آماده ازدواج، با یک زن ازدواج مشروع و پاکیزه داشته باشد، و در کنار آن با یک یا چند نفر که شانس ازدواج نداشته اند روابط دوستانه یا نامشروع داشته باشد. و بدین سان همه زنان دست کم از داشتن دوست و آشنا هر چند از راه حرام و پنهانی برخوردار باشند.

۳. مردان شایسته - همه یا برخی - بیشتر از یک همسر داشته باشند که آنها نیز مردی را در روشنای روز به عنوان همسر خود ببینند، نه به عنوان دوست و رفیق در راه حرام و به صورت مخفیانه.^{۳۳}

گزینه اول که با فطرت و طبیعت زن و احساسات زنانه وی نمی سازد، زیرا اشتغال و کار، همه نیازهای زندگی را برآورده نمی سازد، مسأله از آنچه این گزافه گویان سطحی نگر می گویند عمیق تر است، همان گونه که مرد نیز با درآمد و کار تنها تأمین نمی شود و در پی تشکیل خانواده است زن نیز از سنخ وجودی اوست.

گزینه دوم نیز با رویکرد درست و با اصول و مبانی جامعه پاکیزه دامن مسلمان و کرامت انسانی زن ناسازگار است.

اما گزینه سوم همان است که اسلام در شرایطی عادلانه و در چارچوبی محدود برگزیده و این راه چاره سودمند مشکل یادشده است؛ اگر صاحب دلی حق نبوش با چشم حقیقت بین بنگرد.

سید قطب در اینجا بحثی دارد دراز دامن که به همه جوانب مسأله پرداخته است، همچنین صاحب تفسیر المنار و علامه طباطبایی در المیزان و دیگر بزرگان.^{۳۴}

از سوی دیگر این قانون، قانونی بی قید و شرط نیست، بلکه مشروط به رعایت دادگری و نظارت تقوای درونی است. آری زمین تنها با قوانین و مصوبه ها آباد و سالم نمی شود؛ اگر تقوای درونی بر کارها نظارت نداشته باشد، و این گونه تقوا نیز بسنده نیست؛ مگر آنجا که قانون از ناحیه ای وضع شده باشد که بر همه اسرار آگاه است و بر

همه درونها اشرف دارد. اینجاست که هر فردی در برابر تصمیم مبنی بر قانون شکنی احساس می کند که به خدا خیانت کرده و با فرمان او به معارضه برخاسته و خدا از تصمیم و اقدام او آگاه است، پس گامهای او می لرزد و بندبند وجود او خشک شده نیروی بدنی او فروکش می کند؛ بویژه آن گاه که با این آیات روبرو می شود:

«همانا خداوند بر شما ناظر و نگهبان است.» (نساء/ ۱)

«خداوند همواره بر هر چیزی ناظر و نگاهبان بوده است.» (احزاب/ ۵۲)

«هیچ سخنی نمی گوید جز آن که نگاهبانی حاضر و ناظر بر آن است.» (ق/ ۱۸)

«و نزد ما کتابی است که همه چیز را در خود نگه می دارد.» (ق/ ۴)

«آن گاه نامه های اعمال نهاده می شود و گهنگاران را می بینی که از آنچه در آن است می ترسند و می گویند، وای بر ما این چیست که هیچ کوچک و بزرگی را از قلم نینداخته و به حساب آورده است، و همه کارهای خود را حاضر خواهند دید و خدای تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد.» (کهف/ ۴۹)

این همان نظارت درونی است که هر انسان صاحب دلی در خود احساس می کند. خدا بندگان خود و طبیعت آنها را بهتر می شناسد و از ویژگیهای وجودی و احساسی شان بیشتر آگاه است. او خود، ایشان را آفریده و تشریح احکام و قوانین و نظارت را خود بر عهده گرفته تا در دلها نام و نشان و ترس و هیبت او حاکم باشد. مردم هر اندازه از هم نوعان خود با فشار ترس و تهدید و نظارت بیرونی - که اطلاع از درونها ندارد - اطاعت کنند می توانند با پنهان کاری و حيله از قانون بگریزند.

از این رو خداوند می فرماید: «فإن خفتم أن لاتعدلوا فواحدة... ذلك أدنی أن لاتعولوا»؛ یعنی از عدالت به ستم رو نکنید و نگرایید.

بنابراین مسأله تجویز تعدد زوجات با این ترتیب که اسلام مقرر فرموده به روشنی و به آسانی قابل درک و پذیرش است و باید همه جانبه مورد توجه قرار گیرد. آری اسلام پاسدار جامعه و ضامن پاکیزه زیستن آن است و برنامه هایی را که آلاینده و تباه کننده فرد و جامعه در چرخه زندگی است بر نمی تابد، بلکه همواره در پی رفتار سالم و شکل گیری جامعه پاك با صرف کمترین هزینه ها از سوی فرد و اجتماع است.

۱. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، ۳۸۱/۲.
۲. سیوطی، جلال‌الدین، الدرّ المنثور، ۲۷۷/۱؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۳۲۹/۲.
۳. مهرپور، حسین، فصلنامه مفید، شماره ۲۱/۵-۱۶۴.
۴. معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، ۱۷۲-۱۷۴.
۵. همچنین در آیه ۱۴۵ بقره می‌فرماید: «ولئن أتبت أهواءهم من بعد ما جاءك من العلم إنك إذا لمن الظالمین» چنان‌که در آیه ۱۱۶ انعام نیز می‌فرماید: «وإن تطع أكثر من فی الأرض یضلوك عن سبیل الله إن یتبعون إلا الظن ...»
۶. طبری، محمدبن جریر، جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ۲۷۶/۲.
۷. سیوطی، جلال‌الدین، الدرّ المنثور، ۲۷۴/۱ و ۶۵۶/۲؛ سنن ابی داود، ۲۸۵/۲، شماره ۲۲۸۱؛ سنن بیهقی، ۴۱۴/۷.
۸. طبری، محمدبن جریر، جامع البیان، ۲۷۶/۲.
۹. سنن ابن ماجه، ۶۴۱/۱، شماره ۲۱۰۷؛ متقی هندی، کنز العمال، ۶۴۰/۹، شماره ۲۷۷۷، هیشمی، مجمع الزوائد، ۳۳۴/۴، سپس افزوده که در سند آن فضل بن مختار است که ضعیف می‌باشد (حاشیه کنز العمال) اما روایت ابن عباس در سند آن ابن لهیعه است که او نیز ضعیف می‌باشد (حاشیه ابن ماجه).
۱۰. نجفی، محمدبن حسن، جواهر الکلام، ۵/۳۲.
۱۱. بیهقی، سنن، ۳۱۴/۷؛ ابن ماجه، سنن، ۶۳۳/۱؛ سیوطی، الدرّ المنثور، ۲۸۰/۱-۲۸۱، با تلفیق از متن هر سه کتاب.
۱۲. طوسی، محمدبن حسن، تهذیب الأحکام، ۹۸/۸-۹۹.
۱۳. همو، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ۵۲۹.
۱۴. حلّی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعة، ۳۸۳/۷.
۱۵. حلّی، ابوالصلاح، الکافی، ۳۰۷.
۱۶. ابن زهره، غنیة النزوع، ۳۷۴-۳۷۵/۱.
۱۷. حلّی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعة، ۳۸۸/۷.
۱۸. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ۳/۳۳-۴.
۱۹. ر.ک: حاشیه کنز العمال، ۶۴۰/۹؛ حاشیه سنن ابن ماجه، ۶۴۱/۱؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ۳۳۴/۴.
۲۰. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ۵/۳۲.
۲۱. حرّ عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعة، ۲۹۲/۲۲، شماره ۴، باب ۶، کتاب خلع (چاپ آک الیبت ع).

۲۲. امام خمینی، روح الله، صحیفه نور، ۷۸/۱۰.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۱۳۷/۶، شماره ۴؛ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ۸۸/۸؛ همو، الاستبصار، ۳/۳۱۳؛ حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۹۳-۹۴/۲۲، شماره ۵۰، ۶، باب ۴۱ از ابواب مقدمات صلاة.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، ۲۹/۵.
۲۵. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ۲۵/۳۲.
۲۶. چنان که این مطلب از احادیث جواز نگاه کردن به موهای زنان اهل ذمه نیز فهمیده می شود، زیرا برای آنان حرمتی قائل نیست. بنگرید به: حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۲۰/۲۰۵، باب مقدمات نکاح (چاپ آل البیت ع).
۲۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۲۰/۱۹۳-۱۹۴، شماره ۱۲ (چاپ آل البیت ع).
۲۸. بنگرید به کتاب «امریکا التي رأیت» آمریکایی که من دیدم، در آن کتاب نمونه ها و رویدادهای بسیاری به تفصیل آمده است، همچنین کتاب «الانسان بین المادية و الاسلام» اثر محمد قطب، فصل «المشكلة - الجنسية» که سخن گسترده ای در این باب دارد. ر. ک: سید قطب، فی ظلال القرآن، تفسیر سوره نور، ۹۳/۶.
۲۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۲۰/۱۹۱-۱۹۲، شماره های ۱، ۵ و ۶، باب ۱۰۴ از مقدمات نکاح (چاپ آل البیت ع).
۳۰. همان، ۲۰/۱۹۴، شماره ۱۵.
۳۱. همان، ۲۰/۱۹۹، باب ۱۰۸ شماره ۱.
۳۲. همان، ۲۰/۱۹۶، باب ۱۰۵ شماره ۱.
۳۳. فرانسه این مشکل را با قانونی کردن داشتن دوست در کنار همسر حل کرده است. اما مشکل به اینجا ختم نمی شود بلکه مشکل بزرگ تر فرزندان هستند که از این گونه ارتباطات دوستانه متولد می شوند؛ آیا فرزندان مشروع خواهند بود یا ... به همین دلیل دولت فرانسه اخیراً از کشورهای اسلامی درخواست کرده تا طرح خود را در باره تعدد زوجات ارائه دهند؛ شاید راه حل قانونی برای این مشکل بزرگ خانواده از این طرح ها به دست آید.
۳۴. ر. ک: فی ظلال القرآن، ۳/۲۴۰-۲۴۵ جزء چهارم؛ تفسیر المنار، ۵/۳۵۷-۳۶۲؛ و المیزان، ۴/۱۹۵-۲۰۷.

